

آدم متعادل کیه؛ چه کار کنیم که تعادلمون به هم نخوره؟

تعادل ما به چی بستگی داره؛ آدم متعادل به چه کسی گفته میشه؟

دقت کردین چیزی که تعادل نداره چقدر زود توجه‌مون رو به خودش جلب می‌کنه؟ مثلاً یه تابلویی که روی دیوار میزون نیست؛ یا یه ساختمونی که مثل برج پیزا به یه طرف خم شده؛ یا حتی بچه‌ای که تازه راه رفتن رو یاد گرفته و هر لحظه ممکنه بیفته! جالبه که ما به تعادل هر چیزی حساسیم الا خودمون! یعنی اصلاً حواسمون نیست که یه آدم متعادل هستیم یا نه؟

اینکه تا حالا این همه راجع به کمالات و بخش‌های مختلف وجودمون و زوج‌هایی که دارن با هم صحبت کردیم، یه دلیل بیشتر نداشته، که اونم میشه رسیدن به تعریف آدم متعادل! یعنی انقدری که رسیدن به تعادل واسه ما مهمه، واسه برج پیزا که الان تقریباً ۸۵۰ ساله که منتظره به تعادل برسه، مهم نیست! می‌دونین چرا؟

آخه آدم بودن و نبودن ما به همین تعادلمون بستگی داره. یعنی اگه به تعادل نرسیم، نه‌تنها کل زندگی‌مون رو به باد میدیم، که دیگه اسم انسان هم بهمون تعلق نمی‌گیره؛ البته با این چیزایی که تا حالا یاد گرفتیم، فهمیدن تعادل اونقدرها هم سخت نیست! کافیه دستمون رو طوری نگه داریم که شصتمون بالا باشه و چهارتا انگشت دیگه زیرش بیان؛ حالا اگه ما فرض کنیم که شصتمون همون فوق عقلمونه و چهارتا انگشت دیگه هم چهارتا بُعد دیگه وجودمون، کار درست میشه؛ یعنی حداقل می‌فهمیم که اولویت‌هامون رو چه‌جوری باید بچینیم تا بشیم یه آدم متعادل!

البته اینم بگم که قسمت سختش تو برقراری این تعادله. مخصوصاً تو دوره نوجوانی که هر روز یا هر چند ساعت یه بار مودمون عوض میشه و میل‌ها و خواسته‌هامون مرتب در حال تغییره، اما اگه بدونیم که کلاً شادی و آرامش دائمی‌مون به برقراری این تعادل وصله، بی بروبرگرد واسش تلاش می‌کنیم. حالا اگه فکر

می‌کنین این حرف‌هایی که الآن داریم می‌زنیم، خیلی عجیب‌غریب و ازشون سر در نمی‌یارین، بهتره برگردین و کلاً چیزهایی که تا حالا گفتیم رو از اول بخونین.

اینجا رئیس کیه؟

بذارین خیالتون رو راحت کنم، اگه این چینش به هم بخوره و فوق عقل ما نشه فرمانده وجودمون، ما هم از تعریف یه آدم متعادل درمیایم؛ چون اگه فوق عقلمون هر روز جاشو با یکی از بُعدها عوض کنه و اصلاً ثباتی توی فرماندهیش نداشته باشه، یا حتی اگه کسی اونو به رسمیت نشناسه، سنگ روی سنگ بند نمیشه! آخه اون جووری با هر تلنگری تو زندگی‌مون، بخش‌های پایینی‌مون میان بالا و قد علم می‌کنن! ما هم از خدا خواسته، کمال‌های جذاب بخش جمادی، گیاهی، حیوانی و عقلی‌مون رو به اولویت‌ها و زوج بخش انسانی‌مون ترجیح میدیم و خودمون رو بیچاره می‌کنیم. بعدش هم چون بخش انسانی‌مون به زوجش نرسیده، آرامشمون ازمون گرفته میشه و به ترس و غم و استرس می‌افتیم. درست مثل حال یه بچه که با اینکه خیلی گرسنه‌ست، بهش غذا ندن!

البته یه وقت اشتباه نشه، ما اصلاً منظورمون این نیست که نیازها و اولویت‌های بخش‌های دیگه وجودمون مهم نیستند. آخه می‌دونین بعضیا هم هستن که از اونور پشت بوم می‌افتند؛ مثلاً ازدواج نمی‌کنن تا تمرکزشون از انسان شدن نیفته، یا دنبال فراهم کردن شرایط بهتر واسه خانواده‌شون نمیرن تا به درجه‌های بالاتری از آدمیت برسن. در صورتی که مهم دونستن و به رسمیت شناختن فوق عقل به معنی نادیده گرفتن نیازهای بقیه بخش‌های وجودمون نیست، اما همه بخش‌های وجودمون باید بدونن که کی رئیس و خودشون رو باید با کی هماهنگ کنن! چون ما هرقدر هم که تو کمالات بُعدهای دیگه وجودمون خوب و موفق عمل کنیم تا زمانی که فوق عقل رو روی تخت پادشاهی وجودمون ننشونده باشیم، آدم متعادل یا اصلاً بهتره بگیم آدم نیستیم! یعنی شاید یه گیاه خوب یا حیوان خیلی خوبی باشیم ولی هرچی هست، انسان نیستیم، چون اصلاً به بخش انسانی‌مون بها ندادیم!

واسه همین هم باید کلاً مراقب علاقه‌ها و طرز چیدن اولویت‌هامون باشیم؛ اگه بخوایم خیلی علمی و فیلسوفانه حرف بزنینم، میشه اینکه باید **نظام محبتی‌مون** رو درست بچنینیم؛ یعنی بدونیم اولویت اول قلبمون چی باید باشه و به هر چیزی چقدر باید بها بدیم! مثلاً رشته‌مون رو جوری انتخاب نکنیم که باعث بشه از بخش انسانیمون و زوجش یعنی خدا و بی‌نهایت غافل بشیم. یا جوری دنبال تیپ و قیافه و لباس نریم که کلاً بخش گیاهی‌مون بیاد بشینه رو صندلی ریاست وجود ما!

ماشینی که ما رو از مبدا به مقصد می‌رسونه!

روح یا همون بخش انسانی و فوق عقل ما ماده نیست و از جنس بی‌نهایت؛ پس ما به یه ابزاری احتیاج داریم که بین روحمون با این دنیای مادی ارتباط برقرار کنه؛ یعنی بیاد نقش واسطه رو بازی کنه. درست مثل ماشینی که واسطه میشه تا ما رو از یه جایی به یه جای دیگه ببره. اون ابزار، همین جسم ماست که باید باهاش مسیر رسیدن به کمال رو طی کنیم و تا خود بی‌نهایت بریم. خب طبیعیه که یه جسم ضعیف اصلاً نمیتونه ماشین خوبی واسه رسیدن ما به مقصد باشه. به خاطر همین هم رسیدگی به نیازهای بخش طبیعی‌مون که میشه همون نیازهای جمادی، گیاهی، حیوانی و حتی عقلی ما، خیلی مهمه. یعنی یه جورایی بدون اونا اصلاً نمیشه به هدفمون برسیم. تازه تو دین هم کلی ثواب واسه رسیدگی بهشون گفته شده!

این هم طبیعیه که ما واسه مسافرت یه ماشین آخرین سیستم و فول امکانات رو به یه ماشین معمولی یا درب و داغون ترجیح بدیم، اما مشکل از اونجایی شروع میشه که به جای اینکه به مقصدمون و نیازهایش فکر کنیم، حواسمون پرت خود ماشینی بشه که قراره ما رو به مقصد برسونه. پس باید حواسمون رو شش دنگ جمع کنیم تا یه وقت زرق و برق ماشینمون رو به نیازهای رئیسمون که همون فوق عقل ماست، ترجیح ندیم!

پس حقیقت وجود ما همون بخش انسانی یا فرمانده وجودمونه که بهش قلب، روح یا فوق عقل هم می‌گیم. بقیه بدها هم حکم ماشینی رو دارند که ما رو به بی‌نهایت که زوج واقعی این بخشه می‌رسونن؛ ولی بعضی وقت‌ها اندازه‌ی غذاهایی که ما واسه این چهارتا بخش جمادی، گیاهی، حیوانی و عقلی‌مون آماده می‌کنیم زیاده. انقدری که نه‌تنها بهشون لطفی نمی‌کنیم، بلکه فقط باعث چاقی و تنبلی‌شون میشیم. تا جایی که جلوی رئیسشون قد علم می‌کنن و مثل اسبی میشن که دیگه حاضر به سواری دادن به صاحبش نیست! این جووری همیشه که حاضریم صدتا کار جورواجور بکنیم، اما وقتی نوبت نماز خوندمون میشه، انگار می‌خوایم یه وزنۀ ۲۰۰ کیلویی بزنینم. حاضریم نیم ساعت تو رستوران منتظر غذایی که سفارش دادیم، بشینیم اما تا نوبت خدا و حرم و فوق عقلمون میشه وقت نداریم و یاد هزارتا کار نکرده‌مون می‌افتیم.

کی میشه گفت که به تعادل رسیدیم

حالا یه سؤال، تا حالا بعضی از عالم‌های دینی یا آدم خوب‌های باحال رو دیدین که با وجود کلی مشکل و بیماری و حتی توهین و... کلاً تو آرامشن و اصلاً غم و استرسی ندارن؟ شده از خودتون بپرسین چه جووری همچین چیزی ممکنه؟ چرا زندگی ما با یه نسیم کن فیکون میشه، اما آرامش بعضی‌ها با طوفان و سونامی هم تکون نمی‌خوره؟!

یادتونه گفتیم که شرط رسیدن به آرامش، داشتن تعادله؟ تعادل ما هم به حاکم بودن فوق عقل و رسیدن بخش انسانی‌مون به زوج خودش یعنی خدا و بی‌نهایت وابسته است؟ این آدم‌های باحال همون کسایی‌اند که به تعادل رسیدن! یعنی چون کارشون درسته و روح و فوق عقلشون رو به زوج خودش رسوندن، دیگه هیچ غم و غصه‌ای ندارن! حتی اگه تو بقیه بخش‌های وجودشون یه نقص و کمبودی داشته باشن. راستش رو بخواین ما بدون بدهای دیگه وجودمون می‌تونیم ادامه بدیم، اما بدون بخش انسانی و فوق عقلمون نه!

یعنی هرچقدر هم که پولدار باشیم و هیكلمون باحال باشه، قیافه خوبی داشته باشیم یا ده تا مدرک و پست و مقام برای خودمون ردیف کرده باشیم، تا به قلب و فوق عقلمون بها ندیم، واسمون فایده نداره؛ آخه ما آدمیم!

حالا اگه دوست دارین بدونین که خدا واسه این آدمی که خلقش کرده و واسش خیلی مهمه، چه هدفی رو در نظر گرفته، حتماً باز هم دنبال ما بیاین!